

معانی آن در اصطلاح فقهای اسلامی

در کتب فقهای اسلامی و همچنین در قوانین مدنی کلمات «حق - ملك - حکم» بسیار بچشم میخورد و فقها به هنگام طرح مسائل حقوقی و مالی اسلام درباره این الفاظ بحثهایی از جهات مختلف ایراد نموده اند: از قبیل بیان معانی لغوی و اصطلاحی این کلمات، وجه اشتراك آنها در بسیاری از موارد، مشخصات هر يك، تشخیص موارد اطلاق نسبت ما بین آنها از نظر معنی و مصداق و جزآن. تحقیق در هر يك از جهات مذکور بطور مفصل از حوصله این مقاله خارج میباشد. مقصود در اینجا تنظیم مقاله ای است که جهات بحث را روشن نموده و راهی برای تحقیق در آنها ارائه دهد، بدین جهت در نهایت ایجاز همه ی جهات گوناگون مطلب را مورد بحث قرار داده تفصیل آنرا به وقت دیگری محول مینماییم.

ضمناً یادآور می شویم که بحث مورد نظر، تحقیق در کلمه «حق» و بیان معانی لغوی و اصطلاحی آن از نظر فقهی است اما بمناسبت، (ملك و حکم) نیز مورد بحث قرار میگیرد.

ابتدا معانی لغوی و اصطلاحی و موارد اشتراك کلمات سه گانه را بیان نموده و سپس تقسیمات هر يك از کلمات، از نظر معنی و مصداق و در پایان نتیجه و مختار خود را می آوریم.

معانی لغوی حق

برای کلمه ی «حق» در لغت عرب معانی متعددی آمده که میتوان آنها را در چند معنی زیر خلاصه نمود.

(۱) تاج العروس جلد هشتم صفحه ۳۱۵ - المنجد چاپ نوزدهم بیروت صفحه ۱۴۴ - لسان العرب جلد دهم چاپ بیروت صفحه ۴۹ مجمع البحرین چاپ تهران ۱۳۳۹. قمری صفحه ۳۹۳.

- ۱- نقيض و مقابل باطل و در حديث است، لبيك حقاقتاً: اي غير باطل^۲.
- ۲- بمعنى ثابت و مشتقات آن، حق الامر: اي صارحاً و ثبت (امر ثابت شد) فحق علينا قول ربنا اننا لذائقون.
- ۳- واجب و ثابت، حقت كلمة العذاب على الكافرين: اي وجبت و ثبتت (لازم و حتمى شد)^۴.
- ۴- بمعنى يقين و قطع پيدانمودن بچيزى پس از آن كه انسان در مورد آن در شك و ترديد بوده است. مانند: حقت الامر (يقين و قطع به آن پيدا كردم پس از آنكه در مورد آن امر در شك و ترديد بودم).
- ۵- بمعنى خصومت و دشمنى، مالى فيك حق: اي خصومة (نسبت به تو دشمنى و عداوتى ندارم).
- ۶- شدت و محكم كارى، حق العقدة: اي شدها (گروه را محكم نمود).
- ۷- حظ - نصيب - بهره و قسمت هر كس، لكل ذى حق حقه: اي نصيبه و حظه (براى هر صاحب نصيب و بهره‌اى بهره خود اوست).
- ۸- حق خداوند متعال است، ولو اتبع الحق اهوائهم: اي الله^۵.
- ۹- سزاوار و لايق بودن بچيزى، حقيق على كذا: اي خليق (سزاوار است). هوحقيق بكذا: اي جدير (سزاوار است)
- ۱۰- وسط و ميان هر چيزى، ضربه فى حاق راسه: اي واسطه (بر فرق سرش زد)
- ۱۱- مالك شدن، استحق المبيع على المشتري: اي ملكه (مالك شد مبيع را).
- ۱۲- اسم براى قرآن واقع شده است، ولا تلبسوا الحق بالباطل: اي القرآن^۶. و نيز به معانى كار انجام شده عدل - اسلام - مال - حزم - موت - حقيقت و كنه هر چيزى و جزآن كه غالباً از اشتباه بين مفهوم و مصداق پديد آمده و بواسطه مناسبت زياد بين آنها ميتوان آن معانى را بچند معنى محدود برگردانيد.

(معانى حكم در لغت)

براى كلمة حكم و مشتقات آن در لغت برحسب موارد استعمال آن كلمة، معانى متعددى مذکور است كه ميتوان آنها را چنين خلاصه نمود^۷:

- ۱- به معنى قضاوت و قاضى مانند: رب هبلى حكماً: اي الحكم بين الناس، و كلمة «حكم» بمعنى قاضى از اين باب است مانند: «حكم الامر و للرجل اوعليه و

(۲) لسان العرب صفحة ۴۹ جلد دهم چاپ بيروت.
 (۳) آية ۳۰ از سورة ۳۷ قرآن سورة (صافات).
 (۴) آية ۷۱ از سورة ۳۹ (سورة زم).
 (۵) آية ۷۳ از سورة ۲۳ (مؤمنون).
 (۶) آية ۳۹ از سورة ۲.
 (۷) لسان العرب جلد هشتم چاپ بيروت صفحة ۱۴۰، المنجد چاپ نوزدهم بيروت صفحة ۱۴۶.
 تاج العروس جلد هفتم چاپ بيروت صفحة ۱۸۰.
 محيط المحيط چاپ بيروت جلد دوم صفحة ۲۰۰۴.
 مجمع البحرين چاپ تهران ۱۳۳۹ قمرى صفحة ۴۶۸.

بینهم ای قضی و فصل» و اطلاق کلمه‌های «حکومت» و «حاکم» بر فرمانروایان در بلاد به احتمالی از این لحاظ است، و در آیه: فابعثوا حکماً... ای قاضی. (داور) ۹.

۲- بمعنی علم و فقه مانند: و آتیناه الحکم صبیاً^{۱۰}: ای علماً و فقها، و از همین باب است کلمه «حکمت» که آنرا به معنی علم و فقه معنی کرده‌اند، و آیه: ومن یعطی الحکمة: لی العلم، وقیل: الفقه والقرآن^{۱۱}.

۳- به معنی فرمان‌دادن برانجام کاری و یا ترک آن، و ممکن است کلمه‌های «حکومت - حاکم» از این لحاظ باشد که به مردم بلاد دستور و فرمان انجام کاری و یا ترک آنرا میدهند، و به احکام و دستورات شرع نیز از این لحاظ احکام گفته میشود که شارع اسلام فعل و یا ترک آنرا از بندگان خواسته است، چنانکه بعضی حکم شرع را بدین طریق تعریف نموده و گفته‌اند: «هو طلب الشارع الفعل او ترکه مع استحقاق الذم بمخالفته»، و اشاعره گفته‌اند: «هو خطاب الله المتعلق بافعال المکلفین».

۴- به معنی بازداشتن از کاری و بالاخص از فساد مانند: حکم عن کذا: ای منعه عنه، و کلمه «حکمت» از همین ماده است که به معنی آهنی است که در لجام اسب است و آنرا از مخالفت و سرکشی نسبت به سوار خود باز میدارد.

۵- به معنی پابرجا و محکم نمودن چیزی مانند: حکمت الشیء فاستحکم: ای صار محکماً (محکم گردید).

۶- بمعنی مراجعت و برگشتن، حکم الشیء: ای رجع عنه (از آن برگشت)

۷- خصومت و منازعه، حاکمه الی الحاکم: ای دعاه و خاصمه، (او را برای منازعه بنزد حاکم برد).

و از این قبیل معانی که در کتب لغت و استعمالات مختلف آمده است ولی چنانکه در مورد کلمه «حق» گفته شد در بین معانی کلمه «حکم» نیز حد اعلای مناسبت موجود است و میتوان بیشتر آن معانی را از افراد و مصادق یک معنی کلی دانسته تمام آن معانی را در معانی کمتری مندرج کرد و برای کلمه «حکم» نیز چند معنی معدود قائل شد.

معانی کلمه «ملك و مشتقات آن» در لغت:

۱- تسلط داشتن بر هر چیز، صاحب الملك: ای من له التسلط علی الملة و المملكة. (کسی که بر ملت و کشور تسلط دارد).

۲- قدرت و توانایی بر بازداشتن و مانع شدن از وقوع چیزی، ملك نفسه عند شهواته: ای قدر علی حبسها (برخویشتن داری و جلوگیری از خواهشهای نفس خود قدرت داشت).

(۸) آیه ۸۳ از سوره ۲۶ (شعراء).

(۹) آیه ۳۹ از سوره ۴ (نساء).

(۱۰) آیه ۱۳ از سوره ۱۹ (مریم).

(۱۱) آیه ۲۷۳ از سوره ۲ (بقره).

۲- استیلاء و برتری بردیگران، ملك على القوم: ای استولی علیهم. (بر آنها برتری یافت).

۴- تزویج و ازدواج نمودن، ملكت المرثة: ای تزوجتھا. (با او ازدواج نمودم).

۵- بمعنی چیز و مملوك و مايملك، ماله ملك: ای شيء يملكه (مملوكی ندارد).

۶- صاحب و اختیاردار و خالق، ملك يوم الدين: ای صاحب ۱۲.

۷- تربیت کننده و پرورش دهنده اشیاء هومليك الخلق: ای ربهم و مالکهم (او پرورش دهنده و تربیت کننده موجودات است).

۸- بمعنی وسط و میان هر چیزی، ملك الطريق: ای وسطه (میان راه).

۹- پای دابه و چهارپایان. ملك الدابه (بضم میم): ای قوائمھا. (پای های

چهارپایان).

۱۰- بمعنی آب. مانند: ليس لهم ملك (بتثلیث میم): ای ماء (برای آنها آب

نیست).

۱۱- بمعنی حقوق اموال (زکاة و غیره) چنانکه در حدیث آمده است:

كان آخر كلامه، الصلاة و ماملكت ايمانكم. قبل اراد حقوق الزكاة من الاموال و اخراجها.

۱۲- قدرت و توانائی، اعطانی من ملكه: ای مما قدر علیه (بمقدار توانائیش).

و از این قبیل معانی در کتب لغت برای کلمه «ملك» (بتثلیث میم) و مشتقات

آن بیان شده است که بیشتر آنها چنانکه گفته شد بر اثر اشتباه مصداق بمفهوم

پدید آمده است میتوان اغلب آنها را در تحت يك معنی درج نمود و اهم از همه

معانی ملك عبارت است از تسلط و استیلائی انسان بر شخصی و یا چیزی که بموجب

آن شخص میتواند انواع تصرفات را در آن شيء بنماید و در اصطلاح فقهی نیز

همین معنی مراد است که بیان آن خواهد آمد.

معنی عام حق در اصطلاح:

چنانکه قبلاً بیان شد برای کلمه حق و مشتقات آن در لغت معانی متعددی

ذکر شده است که اهم آن معانی، ثبوت است و در بیشتر موارد در معنی ثبوت و

ثابت بکار رفته است و حتی بعضی برای حق يك معنی قائل شده و بقیه معانی را

بر اثر اشتباه مفهوم با مصداق میدانند و در تمام موارد حق را بمعنی ثبوت حمل

نموده اند که مسلماً ثبوت هر چیزی بر حسب خود آن چیز و چگونگی آن میباشد

چنانکه مثلاً ثبوت علاقه مرتهن نسبت به عین مرهونه باین مقدار است که میتواند،

در صورت عدم پرداخت راهن دین خود را برای برداشت پول خود از فروش عین

مرهونه استفاده کند و چیز بیشتری برای او ثابت نیست. ولی ثبوت علاقه مالك

نسبت بملك خود به مراتب از این شدیدتر است بطوری که میتواند هرگونه تصرفی

در ملك خود بنماید و شدت این علاقه بمقداری است که جمیع تصرفات از طرف

شارع برای او ممکن است و از این حیث محدودیتی وجود ندارد.

(۱۲) آیه ۳ از سوره اول قرآن (فاتحه) «خداوند روز جزا».

و یا مثلا در مورد حق ولایت فقط آن تصرفاتی برای ولی نسبت بمولی علیه و اموال او ثابت است که به نفع مولی علیه باشد و اما آن تصرفات که به صلاح مولی علیه نباشد برای ولی ثابت نیست، و یا مثلا در مورد عبور از جاده که فقط شخص حق دارد از آن جاده رفت و آمد نماید آنهم به طریق معمول عرف و عادات و دیگر هیچگونه حقی برای شخص نسبت به جاده ثابت نیست و نمی تواند هیچگونه تصرفی در آن بنماید و این کمترین مرتبه‌ی حق است که باز به معنی ثبوت است ولی متعلق آن چیزی اندک است و خلاصه آنچه مسلم است این است که میتوان حق را در تمام موارد به معنی ثبوت دانست و لکن افراد و مصادیق ثبوت از نظر انواع متعدد باشد. معنی حق در اصطلاح فقها گرچه میتوان گفت برگشت آن نیز به معنی ثبوت است ولی ثبوت مزبور تقسیماتی دارد که بر حسب مصادیق متفاوت است و کلمه حق در بعضی موارد بطور عموم اطلاق میشود و مراد از آن معنی عام است و شامل تمام موارد آن اعم از، ملك و حق به معنی خاص و حکم میگردد، و در بعضی موارد مراد از آن، معنی خاصی است که به اعتبار این معنی عام، حق، در مقابل حکم و ملك قرار دارد و فقها در ابواب فقه کلمه حق را در این معنی بکار برده اند؛ و این معنی عام حق که شامل «ملك - حق بمعنی خاص - حکم» میگردد تقسیماتی فرعی نیز دارد که بیان آن خواهد آمد. و حق به اعتبار معنی مزبور (عام) بر هر عنوانی که شارع آنرا وضع کرده باشد اطلاق میشود اعم از اینکه آن عنوان مالکیت عین و یا منفعت و یا سلطنت شخصی بر شخصی و یا سلطنت شخص بر چیزی و یا مراد از آن ترخیص و یا منع از فعلی باشد و کلمه حق تمام این عناوین را فرا گرفته است و بر آنها صدق میکند، و چون بنا به فرض، لفظ حق به معنی ثبوت است و ثبوت بر حسب مفهوم و معنای آن باید بچیزی تعلق گیرد که آن چیز قابل ثبوت باشد و در صورتی که به چیزی تعلق نگیرد مفهوم و معنایی ندارد، پس باید ابتدا چیزی در نظر گرفت سپس حکم به ثبوت و یا عدم ثبوت آن نمود و به عبارت دیگر باید ابتدا ثبوت را به چیزی و آنگاه آنرا برای چیز دیگری ثابت کرد، زیرا نمی شود گفت این خانه یا لباس برای شخصی ثابت است و یا اینکه مثلا منفعت این باغ و یا فسخ این عقد برای او ثابت است بلکه باید گفت: مالکیت این خانه و یا مالکیت منافع این باغ و یا مالکیت این لباس و یا سلطنت بر فسخ این عقد برای شخص ثابت است.

پس باید متعلق ثبوت امور اعتباریه‌ای باشد که ثبوت به آنها تعلق گرفته باشد و این امر اعتباری گاهی مالکیت اعیان مانند مالکیت زمین و خانه و غیره و گاهی مالکیت منفعت است مانند منافع املاک و گاهی متعلق آن، سلطنت بر چیزی است مانند سلطنت بر فسخ و امضاء معامله (بنابراینکه معنی خیار، سلطنت بر فسخ و امضای معامله هر دو باشد) و یا اسقاط چیزی و یا ابراء آن است و همینطور ممکن است متعلق حق، اباحه و یا ترخیص و یا منع در مورد افعال مکلف باشد مانند اباحه آشامیدن مشروبات غیرالکلی و منع مشروبات الکلی و امثال آنها که از موارد احکام میباشد و کلمه حق به معنی عام شامل تمام این موارد میباشد.

و چنانکه مثلا حق همسایه بر همسایه و پدر بر فرزند و خداوند بر بندگان و ولی بر مولی علیه و مانند آن از احکام و غیره چیزهایی است که برای طرف ثابت است همچنین مالکیت عین و منفعت نیز برای طرف ثابت است و از آن جهت که در بعضی از موارد متعلق ثبوت و حق از نوع احکام و در موارد دیگر از نوع ملکیت است فرقی وجود ندارد و کلمه حق به اعتبار معنی عام آن یعنی ثبوت بر تمام این موارد به طور مساوی اطلاق میشود. و بنظر میرسد که اطلاق کلمه حق بر مالکیت عین و یا منفعت به مانند اطلاق آن بر موارد حق به معنی خاص مانند حق خیار و غیره شایع باشد، لکن حق به معنی خاص در مقابل این معنی قرار دارد و عبارت است از اضافه ضعیفی که برای صاحب آن نسبت به مورد حق موجود است و مرتبه قوی آن، مالکیت عین است و مرتبه متوسط آن، مالکیت منفعت.

از مجموع آنچه بیان شد چنین نتیجه میگیریم که حق به معنی ثبوت است و لیکن ثابت گاهی ملکیت و زمانی حکم، و در بعضی از موارد سلطنت و امثال آن از امور اعتباریه‌ای است که ممکن است مورد ثبوت قرار گیرد.

تقسیمات حق، به معنی عام:

از گفتار فقها در مورد کلمه حق استفاده میشود که حق به معنی عام از نظر مصداق دارای تقسیمات و اقسامی است و یکی از آنها تقسیم حق به حق الله و حق الناس (حق العبد) است.

حق الله و حق الناس:

کلمات فقها در مورد حق الله و حق الناس مختلف است ولی از بیشتر کلمات فقها استفاده میشود که: حق الله آن نوعی از حقوقی است که به واسطه اسقاط عید ساقط نمی‌شود مانند، نماز - روزه - حج - جهاد - حرمت کشتار و جنگ در شهرهای حرام - عده طلاق - حرمت ازدواج با محارم - و امثال آن از احکام و واجبات و بطور کلی اکثر عبادات و احکام از نوع حق الله میباشد.

ولیکن گروهی از فقها حق الله را اموری دانسته‌اند که منافع آن، عام باشد و به اشخاص معدودی اختصاص نداشته باشد مانند حرمت «زنا» که نتیجه آن حفظ ناموس عموم مردم است و هرچند شوهر نیز اجازه دهد حرمت آن از بین نمی‌رود و منافع آن به عموم برمیگردد ولی گفته‌اند حرمت تصرف در مال غیر چون با اجازه صاحب آن مباح میشود از نوع حق العبد و یا حق الناس است و لکن چنانکه معلوم است این ملاک و تعریف بی‌اشکال نیست زیرا ممکن است گفته شود حرمت تصرف در مال غیر نیز از اموری است که نفع آن شامل عموم مردم است چه نتیجه آن محفوظ ماندن اموال عموم مردم از دست‌برد دیگران است و بعلاوه نماز و روزه نیز ممکن است نفع آن شامل عموم نباشد و خلاصه به نظر اکثر فقها مناط حق الله و حق العبد بودن، در عام بودن و عدم آن نیست و بیشتر بر این تعریف اشکال نموده

و آنرا جامع و مانع نمی‌دانند و اکثر همان تعریف را پذیرفته‌اند چنانکه شهید در قواعد گوید^{۱۳}:

مراد به حقا لله تعالی یا اوامر خداوند است که بر لزوم اتیان مأمور به و انجام دادن آن دلالت دارد و یا مراد از حقا لله نفس طاعات و عبادات است بنابراینکه صدق طاعت بر مأمور به و عبادات به اعتبار تعلق اوامر پروردگار به آنهاست و اگر از جانب خداوند اوامری به آنها تعلق نمی‌گرفت عبادت و طاعت بر آنها اطلاق نمیشد. و یا اینکه خود طاعات و عبادات فی نفسه حقا لله باشند و متعلق اوامر خداوند بر آنها به اعتبار این است که خود آنها فی نفسه حقا لله میباشند و گرنه امری از جانب خداوند بآنها تعلق نمی‌گرفت چنانکه در حدیث آمده است: حقا لله علی العباد ان یعبدوه و لایشركوا به شیئا.

و بنابراینکه خود اوامر حقا لله باشد همیشه حق العبد یا حقا لله همراه است و موردی یافت نمی‌شود که حقی از حقوق بندگان موجود باشد ولی حقا لله بآن نباشد زیرا در تمام مواردی که حقی از حقوق عید موجود است (اعم از معاملات - دیات امانات - حدود - قصاص - و غیره) خداوند در آن مورد امر فرموده است که باید حق عید، ادا شود و این امر، خود حقا لله است که در تمام موارد حقوق موجود است ولیکن عکس آن صادق نیست یعنی ممکن است در موردی حقا لله موجود باشد ولی حق عید در آن مورد وجود نداشته باشد مانند: نماز - روزه - و نحو آن.

سپس شهید گوید: ضابطه برای امتیاز حقا لله و حق العبد از یکدیگر این است: در هر مورد که عید نتواند حق را اسقاط نماید و اسقاط و ابقاء آن به اختیار عید نباشد آن مورد از نوع حقا لله است و هر حقی که اسقاط آن از طرف عید ممکن باشد و اسقاط و ابقای آن در اختیار عید باشد از نوع حق عید به شمار است مانند: حرمت ربا و غرر و وجوب نماز و امثال آن که هر چند طرفین راضی شوند باز مباح نمی‌شود زیرا از نوع حقا لله است و خداوند این احکام را برای حفظ اموال و ناموس مردم انشاء و جعل نموده است و به علت رضایت و مصلحت جزئی که ممکن است بر حسب اتفاق در موارد نادری پیدا شود نمی‌توان مصلحت کلی که در ترک و مفسده کلی که در فعل آن وجود دارد از نظر دور داشت و از این جهت خداوند بندگان خود را از اتلاف وقت و نفس و مال خود منع نموده است و رضایت بنده در این موارد اثری ندارد چنانکه دزدی و غضب کردن و دشنام دادن را بملاحظه حفظ مال و آبرو و عرض بندگان حرام نموده و همچنین حرمت قتل نفس و جرح برای حفظ نفوس، و در

۱۳) محمد بن مکی بن محمد... دمشقی نبطی عاملی ملقب بشهید اول و مکنی به شمس - الدین. از اعظم فقهای امامیه میباشد و در حدود سال ۷۳۵ هجری قمری تولد یافته و در سن ۱۷ سالگی از فخرالمحققین و سپس از علمای دیگر اجازه اجتهاد دریافت کرده و به شهرهای مکه و مدینه و مصر و شام و بغداد و بیت المقدس مسافرت نموده و با اینکه بیش از پنجاه و دو سال عمر نکرده دارای تألیفات زیادی است که از آن جمله کتاب مذکور بنام «القواعد الکلیه الاصولیه و الفروعیه» میباشد که به «قواعد شهید» معروف است و در تاریخ ۷۸۶ هجری قمری بفتوای قاضی مالکی پس از یکسال زندان مقبول گردید و این عبارت از صفحه ۱۷۳ قاعده شماره ۲۱۰ چاپ ۱۳۰۸ هجری قمری نقل شده است.

هیچکدام از این موارد اسقاط و ابقای آنها بدست عبد و در اختیار او نیست و رضایت و عدم رضایت عبد اثری ندارد.

اقسام حق:

برای توضیح مطلب و بیان انواع حقوق قسمتهایی از فرمایشات حضرت سجاد(ع) را در حدیثی که به رساله‌ی حقوق معروف است نقل مینماییم^{۱۴}. در این رساله ابتدا کلمه «حق» بمعنی عام خود که شامل «ملك - حق بمعنی خاص - حکم» میباشد بکار برده شده و سپس اقسام و مصادیق حق بطور مشروح بیان شده است.

ابتدا حضرت سجاد(ع) انواع حقوق را فهرست‌وار بیان فرموده است و سپس به شرح هر یک پرداخته است در فهرست حقوق، ابتدا با جمله: ان الله... الخ. حق الله را بیان فرموده است و متضمن بسیاری از احکامی است که خداوند نسبت به بندگان تشریح نموده و تمام آنها از انواع حق الله است.

و سپس با گفتن جمله: واكبر حقوق الله عليك. حق الله را بالاترین حقوق و سرمنشأ تمام اقسام حقوق قرار داده است، و وظایف اعضا و جوارح انسان به خود او و حقوق ناشی از آنها را در مرحله دوم آورده است. و بعد از بیان آن دو مرحله از حقوق، به بحث در مورد روابط و وظایف افراد نسبت به یکدیگر اعم از زبردست و زبردست و مساوی پرداخته است و این نوع نیز مشتمل بر انواعی از حقوق میباشد. این رساله معروف به رساله حقوق با این عبارت آغاز میشود:

اعلم رحمك الله ان لله عليك حقوقاً تحيط بك في كل حركة تحركها... الخ. و پس از بیان اقسام حقوق بطور فهرست مشروح آن با عبارات زیر آغاز شده است که مضمون آن چنین است: اما حق خدای بزرگ بر تو این است که او را بندگی کنی و چیزی را شریک او نگردانی پس هنگامی که از روی خلوص چنین کردی خداوند در عهده میگیرد که کار دنیا و آخرت ترا کفایت کند و آنچه از او بخواهی برایت آماده سازد.

و از قسم اول حقوق اقسام دیگری از حقوق پدید می‌آید که در مرحله دوم

(۱۴) این حدیث جامع که بر رساله حقوق معروف است مشتمل بر انواع و اقسام حقوق بمعنی عام میباشد و در کتاب تحف العقول صفحه ۲۵۶ چاپ تهران ۱۳۸۴ تألیف عالم جلیل القدر حسن بن علی بن حسین بن شعبه مرانی، نقل شده است وی یکی از مفاخر علما و گویا در قرن چهارم هجری میزیسته است.

اغلب علمای امامیه محتویات این کتاب راه‌معتبر میدانند شیخ حرعاملی در کتاب «امل الامل» بعد از ذکر مؤلف او را به فاضل محدث ستوده است و درباره کتاب تحف العقول گویند: کثیر الفوائد مشهور.

و علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار گویند: به نسخه‌ای قدیمی از کتاب تحف العقول برخورد نمودم و نظم این کتاب دلالت بر رفعت‌شان مؤلف دارد و قسمت عمده آن مواعظ و اصول مسلمه است که محتاج به سند نیست، و در کتب دیگر نیز درباره آن بزرگوار و کتاب مذکور تعریفهایی شده است که برای اعتبار این حدیث کافی است.

به بیان آن پرداخته است و آن وظایفی است در مورد چگونگی استفاده انسان از اعضای بدن خود که رعایت آنها لازم شمرده شده است و این نوع حقوق از نوع اول پدید آمده است. به طوری که اگر حقوق قسم اول وجود نداشت این وظایف هم به انسان تعلق نمی گرفت، گرچه رعایت آنها از نظر عقل و وجدان لازم بود، و حقوق قسم دوم با عبارات زیر که مضمون آنها چنین است آغاز گردیده است.

و اما حق نفسك عليك...

حق خودت بر تو این است که کاملاً او را در طاعت خدا بگماری، حق زبان و گوش و چشم و پایها و شکم و فرج را ادا نمایی و از خداوند در این کار یاری جوئی. و در این مورد حقوق اعضای ششگانه (زبان-گوش-چشم-دست-پا-فرج) را با این عبارت بیان فرموده اند و بیشتر این قسمت مستقیماً از نوع حق الله و احکام شرعیه است.

و سپس حضرت سجاد(ع) به بیان حقوق متعلق به افعال انسان پرداخته است و از آنها نیز به حق تعبیر نموده است و این قسمت هم با قسم سابق یعنی حقوق مربوط به اعضاء تفاوت چندانی ندارد بلکه منشعب از آن قسم و مانند قسم دوم از نوع حق الله است، و این نوع از حقوق را با عباراتی که مضمون آن چنین است بیان فرموده است:

فاما حق الصلاة

و اما حق نماز این است که بدانی نماز ورد به درگاه خداست و تو در نماز برابر خدا می نشینی و چون این را دانستی، شایسته است که چون بنده ذلیل در نماز بایستی که راغب و راهب و خائف و امیدوار و مستمند و زاری کن است، و آنچه برابرش ایستاده به وسیله آرامی و سربزیری و خشوع اعضاء فروتنی تعظیم میکنند و از دل بخوبی با او راز می گوید و می خواهد که گردن او را از زیر خطاهایی که او را فرا گرفته است و گناهایی که به پرتگاه نابودیش کشانده آزاد کند، و جز به یاری خداوند توانایی نیست.

در این قسمت حقوق مربوط به افعال بنده را که بیشتر آنها از عبادیات است بیان فرموده است و بیشتر از نوع حق الله میباشد؛ و پس از بیان چند مورد از موارد این حقوق از قبیل «حق صوم - صدقه - هدی» بقسم دیگری از حقوق می پردازد و آن حقوقی است که بر اثر روابط افراد با یکدیگر پدید می گردد و بیشتر این حقوق از نوع حق الناس است و در این مورد، امام (ع) از همه طبقات و افراد و روابط آنها نسبت به یکدیگر بحث نموده و حقوق هر یک را نسبت به دیگری بیان فرموده و از بیان حقوق زیر دست نسبت به زبردستان و مساوی چیزی فروگذار نفرموده است و از سلطان که از نظر قدرت بالاترین فرد است شروع نموده و بعد به ترتیب به طبقات و افراد دیگر پرداخته است و در حدود ۳۶ مورد نام برده است که با زهر کدام از آنها مشتمل بر انواعی از حقوق و شامل اقسام گوناگون حق الله و حق الناس میباشد.

و این قسمت را بدین مضمون بیان فرموده است:

۴- و اما حق پیشوای حکومت بر تو این است که بدانی تو برای او وسیله آزمایش شدی و او هم بتو گرفتار است بخاطر تسلطی که خدایش بتوداده و باید خیر خواه او باشی و با او در نیفتی زیرا که بر تو نفوذ دارد و سبب هلاک خود او گردی و خواری شوی، و برای او فروتنی و نرمش کن تا آنجا که رضایت او را باندازه ای که زیانش به تو نرسد به دست آری و زیانی به دین و دنیای تو نرسد و در این باره از خدا یاری جوی و با او مبارزه و عناد نکن زیرا اگر چنین کردی او را و خود را ناسپاسی کردی و خود را به بدی کشاندی و او را هم از جهت خود به هلاکت رساندی و تو سزاواری که کمک و یاور او شمرده شوی بر ضرر خود و شریک او باشی در هر چه با تو کند و جز به یاری خدای قدرتی وجود ندارد.

و سپس درباره وظایف متعلم و دانشجو نسبت به معلم و استاد بحث نموده اقسامی از حقوق معلم را بر شاگردان و دانش پژوهان بدین مضمون بیان میفرماید:

۵- و اما حق پدر علمی تو و استادت تعظیم او و احترام مجلس اوست که خوب با او گوش کنی و بدو رو کنی و به او یاری دهی برای خودت تا آنچه را نیاز داری بتو بیاموزد، باینکه عقل خود را خاص او سازی و فهم و هوشت به او پردازد و دل خود را بدو دهی و خوب چشمت را به او اندازی به سبب ترك لذات و صرف نظر نمودن و کم کردن از شهوات، و بدان که در هر چه به تو آموزد باید رسول او باشی و آنرا باشخاصی که نمی دانند برسانی و بر تو لازم است که این رسالت را بخوبی از طرف او ادا کنی و در ادای آن خیانت نکنی و خوب بآن پردازد که عهده دار آن هستی.

سپس به بیان اقسام حقوق رعیت نسبت به حکومت میپردازد و آنها را بدین کیفیت بیان فرموده است:

۶- و اما حقوق تو در حکومت بر آنها این است که بدانی همانا با نیروی فزون خود آنها را زیر فرمان گرفتی و ناتوانی و زبونیشان آنها را رعیت تو کرده و ضعف و ذلت آنها ترا بی نیاز و او را رعیت وزیر دست تو ساخته و حکم ترا بر او نافذ گردانیده و به عزت و نیروی خود در برابر تو نتواند ایستاد و آنچه از تو بپراورد بزرگ و گران و ناگوار آید بجز از خدا بترجم و حمایت و صبر و انتظار یاری نجوید، پس چون دانستی که خداوند چه فزونی و نیرو و قوت و عزت به تو داده که به وسیله آنها بر دیگران غلبه کردی، سزاوار است که خدا را شکر کنی و هر که شکر نعمت خدا کند خداوند باو نعمت بیشتری عطا کند و توانایی و قدرتی نیست مگر به یاری خداوند.

و پس از بیان این قسمت از حقوق و بیان اقسام آن به طور مشروح به بیان حقوقی پرداخته که مشتمل بر وظایف معلم نسبت به شاگردان و متعلمان و حقوق آنان است:

۷- اما حق زیر دست علمی و شاگردت این است که بدانی خدا بوسیله علمی

که به تو داده و خزانه حکمتی که به تو سپرده‌ترا سرپرست شاگردانت ساخته و اگر در این سرپرستی که خدایت به تو داده خوب کار کنی و به جای يك خزانه‌دار مهربان و خیرخواه مولا باشی نسبت به بندگانش خزانه‌داری که صابر و خداخواه است و وقتی نیازمندی را ببند از اموالی که بدست اوست به او میدهد، اگر چنین کنی سرپرست درستی باشی و خادم با ایمانی هستی و گرنه به خدا خائن و بسخلفش ظالمی و متعرض سلب نعمت و عزت او از خود شده‌ای.

و سپس حق همسر را بدین مضمون که شامل بیشتر حقوق زناشویی است بیان فرموده:

و اما حق زبردست زناشویی تو که همسر تو است این است که بدانی خدا او را آرامش جان و راحت روان و انیس و نگهدار تو ساخته و نیز هر کدام از شما زن و شوهر باید پنعمت وجود همسرش حمد کند و بداند که این نعمت خداست که به او داده لازم است که با نعمت خدا خوشرفتاری کند و آنرا گرمی دارد و با او بسازد ... تا آخر.

و پس از بیان این قسمت به ترتیب، حقوق خویشاوندان و وظایف آنها را نسبت بیکدیگر که خودباب بزرگی از حقوق را تشکیل میدهد متعرض گردیده است و در این مورد ابتدا به بزرگترین خویشاوندی که حق مادر بر فرزند است پرداخته و فرموده است:

۸- و اما حق مادرت این است که بدانی او ترا در درون خود برداشته جایی که جز فرزند را در آن نمی‌پذیرد و از میوه دلش به تو خورانیده که احدی از آن بدیگری نخوراند و اوست که ترا باگوشش و دستش و چشمش و پایش و مویش و سرپایش و همه اعضایش نگهداری کرده و بدین فداکاری خرم و شاد و مواظب بوده و هر ناگواری و دردی و غمی و گرانی را تحمل کرده تادست قدرت او را از تو دفع نموده و ترا از او به روی زمین آورده و خوش بوده است که تو سیر باشی و او گرسنه و تو جامه‌پوشی و او برهنه باشد، ترا سیراب کند و خود تشنه بماند. و تا آخر این قسمت که مجال بیان آن نیست و در پایان این قسمت چه جامع فرموده است: و بخاطر تو و بحساب تو سرد و گرم روزگار چشیده به این اندازه قدرش بدانی و این را نتوانی جز به یاری و توفیق خداوند.

و پس از بیان حقوق مادر نسبت به فرزند به بیان حقوق پدر به فرزند پرداخته که آن حقوق نیز خیلی کمتر از حقوق مادر به فرزند نیست و در این مورد فرموده است:

۹- و اما حق پدرت را باید بدانی که او اصل تو است و تو شاخه‌های او هستی و بدانی که اگر او نبود تو نبود، پس هر گاه در خود شایستگی و فضیلتی دیدی که خوش آمد بدان که از پدرت داری و خدا را سپاس گزار و به همان اندازه شکر کن. و بعد از آن درباره حقوق فرزندان نسبت به پدر و مادر فرموده است:

و اما حق فرزندان بدان که او از تو است و در این دنیا به تو وابسته است

خوب باشد یابد و تو مسؤلی از سرپرستی او با پرورش خوب و راهتمایی او به پروردگارش و کمک او بطاعت وی درباره خودت و درباره خودش میباشی و بر عمل او ثواب بری و در صورت تقصیر کیفرشوی پس در باره او کاری کن که در دنیا حسن اثر داشته باشد و خود را به آن آراسته کنی و در نزد پروردگارش نسبت با او معذور باشی به سبب سرپرستی خوبی که از او کردی و نتیجه‌ای که از او گرفتی و لاحول و لا قوة الا بالله.

و بعد از آن به بیان حقوق برادر و سپس به بیان اقسام حقوق سایر افراد و طبقات به جز خویشاوندان پرداخته و در مورد هر کدام اقسامی از حقوق بیان فرموده که از آن جمله حقوق همنشین و رفقای شخصی است بدین مضمون:

و اما حق همنشین این است که او را بخوبی بپذیری و با او خوشامد بگویی و در گفتگو با او به انصاف رفتار کنی و یکباره دیده از او برنگیری و قصدت از گفتن با او فهماندن او باشد، و اگر تو رفتی و همنشین او شدی مختاری که هر گاه نمی‌خواهی برخیزی و اگر او آمده و در نزد تو نشسته است اختیار با اوست و از جا بر نخیز جز به اجازه او...

و بعد از آن درباره حق همسایه فرماید:

و اما حق همسایه حفظ اوست هر گاه در خانه نباشد و احترام اوست در حضور و یاری و کمک به اوست در هر حال، عیبی از او و ارسی نکن و از بدی او کاوش ننما که بفهمی و اگر بدی او را فهمیدی بی قصد و رنج باید برای آنچه فهمیدی چون قلعه محکمی باشی چون پرده ضخیمی تا اگر نیزه‌ها دلی را برای یافتنش بشکافند بدان نرسند که بر آن پیچیده است، پنهانی به سخن او گوش مگیر. در سختی او را وامگذار و در نعمت بر او حسد میر، از لغزش او در گذر و از گناه او صرف نظر کن و اگر بر تو نادانی کرد بردباری کن و به مسالمت با او رفتار کن و زبان دشنام را از او بگردان و اگر ناصحی با او دغلی کرد جلوگیری کن و با او بخوبی معاشرت کن ...

و سپس حقوق افرادی را از قبیل حق اموال بر شخص و حق طلبکار و حق شرکاء و حق مشاور و حق ناصح و حق بزرگان و حق خردسالان و حق سائل و حق هر ملت نسبت بدیگران به طور عموم و در پایان حقوق کفار ذمی را بر مسلمان بیان فرموده است و در خاتمه فرمایشات فرموده است:

این پنجاه حق است در گردنت که در هیچ حال از آنها نتوانی جدا بود و لازم است بر تو رعایت آنها و کوشش برای ادای آنها و استعانت از خداوند جل شأنه بر این کار و لاحول و لا قوة الا بالله والحمد لله رب العالمین.

گفتار در مورد بیان این حدیث به درازا کشید و لکن از بیان و نقل قسمتی از این گفتار جامع و گهربار که مشتمل بر انواع دستورات اخلاقی و اجتماعی است و راستی جز گفتار حجت خدا و وصی رسول خدا (ص) نتواند بود مقاصدی در نظر بود که یکی از آنها بیان مواردی از اطلاق کلمه حق بر معنی عام آن، و از این گفتار

دریافتیم که کلمه حق در لسان عرب بر معنایی عام اطلاق میشود و دارای اقسامی است و در این حدیث بر انواع و اقسام حقوق اعم از حق الله و حق الناس و حکم و ملک و حق بمعنی خاص اطلاق شده است.

و دیگر مقصود آشنایی و یادآوری قسمتی از وظایف هر فرد نسبت با افراد دیگر از نظر دستورات اسلام بود که انسان با دقت نظر درمی یابد که به حقیقت این دستورات در هر زمان و قرنی بهترین راه بلکه راه منحصر بفرد و وسیله ترقی و پیشرفت برای افراد هر اجتماعی است.

نسبت بین حق و ملک و حکم:

فقهادر خلال مباحث عقود و معاملات درباره معنی اصطلاحی حق در مقابل ملك و حکم بیاناتی دارند و عده ای از آنها نیز به رشته تحریر در آورده اند ولیکن چنانکه باید موارد و مصادیق این کلمه «حق» را از دو کلمه دیگر یعنی «ملك» و «حکم» تمیز داده شود و مفهوم آن در مقابل آن دو در اصطلاح معلوم گردد، معلوم نگردیده است و سبب این اجمال و اشتباه بیشتر آن است که این الفاظ مخصوصاً دو لفظ حق و حکم در بسیاری از جایها در مورد واحد بکار می رود و شاید به طور علی البدل صادق باشد و در خیلی موارد نیز در مقابل یکدیگر استعمال شده است، مثلاً گفته میشود:

مشتری بر بایع حق دارد که مبیع را به او تحویل دهد و در مقابل بر بایع واجب است که به او تسلیم نماید و یازوج بر زوجه حق دارد که مطیع او باشد و در مقابل بر زوجه واجب است که از زوج اطاعت نماید، پدر بر پسر و فرزند حق دارد که به او احسان نماید و بر فرزند واجب است که به پدر احسان نماید، و یا مثلاً فرزندان بر پدر و مادر حقوقی دارند و بر پدر واجب است که آن حقوق را ادا نماید و از این قبیل موارد که میتوان از آنها دریافت که در مقابل هر حقی، حکمی در طرف مقابل نسبت به صاحب حق وجود دارد.

و به عبارت دیگر برای هیچکس بر دیگری حقی نیست مگر اینکه در مقابل بر آن دیگری نسبت به او واجبی و حکمی وجود دارد و هر کس نسبت به دیگری واجباتی دارد به همان اندازه طرف مقابل بر او حقوقی دارد و بعلاوه موارد و مصادیق زیادی برای کلمات سه گانه در مسائل حقوقی و مالی در دستورات اسلامی وجود دارد، مثلاً برای حق مواردی از قبیل (حق شفعه، حق خیار، حق تحجیر، حق رهن حق جنایت) و نحو آن چنانکه برای کلمه «ملك» و همچنان برای کلمه «حکم» موارد و مصادیق متعدد و مختلفی وجود دارد که در بسیاری از آن موارد یکی از این سه کلمات علی البدل و یا دوتای آنها صادق میباشد و در کتب فقهیه تعریف جامع و مانعی برای هر يك از این کلمات که آنها را از لحاظ معنی و مصادیق از یکدیگر مشخص سازد بچشم نمی خورد و از این جهت بعضی از موارد در فقه یافت میشود که به نظر بعضی از مصادیق «حق» و به نظر بعضی دیگر از مصادیق «حکم» میباشد و

این بر اثر اختلاف نظر علماء در تعریف این کلمات در اصطلاح پیدا شده است.
معنی ملك وملكيت در اصطلاح فقها:

در مورد تعریف و معنی کلمات ملك و ملكيت فقها بیاناتی مختلف دارند ولی بیشتر اختلافات جزئی است (البته بین بعضی از تعاریفات اختلاف کلی نیز وجود دارد) که میتوان از مجموع آنها دریافت که تقریباً تمامی به يك معنی نظر دارند و آن معنی را میتوان بدین قرار خلاصه نمود:

ملكيت عبارت از اضافه و رابطه اعتباری مخصوصی است که بین مالك و مملوك وجود دارد و این رابطه و علاقه اعتباری که ملكيت نامیده میشود گاهی از راه اسباب و وسائل اختیاری مانند معاملات و عقودی که موجب ملكيت است و زمانی نیز به وسیله اسباب و امور غیر اختیاری پدید می آید مانند توارث و امثال آن که بدون اختیار مكلف آن علاقه و رابطه ملكيت ایجاد می شود و این رابطه از نظر شدت و ضعف دارای مراتبی است که مرتبه شدید آنرا ملكيت و مرتبه ضعیف آنرا حق نامند، بدین معنی که اگر رابطه و اضافه اعتباری موجود بین شخص و آن چیز از حیث ذات اضافه و متعلق آن کامل و تام باشد آنرا ملكيت نامند و آثار و لوازم آن، سلطنت و تسلط کامل صاحب اضافه (مالك) نسبت به جمیع تصرفات متعلق آن میباشد مانند اضافه و رابطه حاصله از خرید و فروش و نظیر آن از معاملاتی که موجب ملكيت میشود و لکن هر گاه این اضافه و رابطه موجود بین شخص و متعلق آن تام و کامل و شدید نباشد در این صورت ضعف آن یا از جهت و ناحیه خود نفس اضافه میباشد مانند حق مرتهن نسبت به عین مرهونه که در این مورد بین مرتهن و عین مرهونه اضافه اعتباریه ای موجود است که بر اثر معامله رهن پدید آمده ولی این اضافه و رابطه که بین مرتهن و عین مرهونه به وجود آمده است آنقدر قوی و شدید نیست که موجب جواز جمیع انواع تصرفات گردد و مرتهن بتواند هر نوع تصرفی در عین مرهونه بنماید، بلکه مرتهن به موجب معامله رهن فقط میتواند هنگامی که رهن از پرداخت حق و دین خود خودداری کرده، عین مرهونه را بفروشد و مبلغ دین خود را از پول آن بردارد و تصرفات دیگری غیر از تصرف مذکور برای او جایز نیست زیرا رابطه ای که بر اثر معامله رهن به وجود آمده است، تمام و کامل و شدید نیست و موجب سلطنت کامل مرتهن بر جمیع انواع تصرفات نمی گردد و در این مورد قصور از ناحیه متعلق اضافه یعنی عین مرهونه نیست زیرا عین مرهونه قابلیت برای انواع تصرفات را دارد بلکه نقصی در نفس اضافه موجود است که از مراتب کامل و تام آن نمی باشد:

و گاهی ضعف و قصور از ناحیه متعلق اضافه می باشد مانند تحجیر و حق خیار (بنابراین که حق خیار به نفس عقد تعلق داشته باشد) که در نفس اضافه قصوری نیست و لکن در متعلق آن قصور موجود است، مثلاً در مورد حق تحجیر کسی که زمینی را به قصد اصلاح و آبادانی، دور آن علامت می گذارد، بین او و آن زمین رابطه و علاقه ای ایجاد می شود و تا زمانی که این شخص تصمیم دارد که آن زمین را

آباد کند و به مقدمات آن مشغول است، شخص دیگری نمی‌تواند نسبت به آن زمین عملی انجام دهد ولی این رابطه و علاقه آن قدر شدت ندارد که باعث انواع تصرفات برای او گردد و مثلاً بتواند آن را بفروشد و یا معاملات دیگری - که جز از مالک پذیرفته نیست - نسبت به آن انجام دهد، بلکه اثر این تحجیر آن مقدار است که می‌تواند بر اثر آن دیگران را تازمانی از دستبرد و آباد کردن زمین جلوگیری نماید و یا حق خود را به دیگری واگذار نماید.

و همچنان در مورد حق خیار دربیع که به نفس عقدتعلق دارد (برحسب گفتار و نظریه بیشتر فقها) و صاحب آن حق، می‌تواند آن معامله را فسخ و یا امضا نماید (بنابراین که خیار فسخ و امضای معامله هر دو را شامل شود) و این رابطه بر اثر ضعف متعلق آن آنقدر شدید نیست که موجب جمیع تصرفات گردد زیرا در متعلق حق و طرف اضافه که عقد باشد، نقصانی وجود دارد، چون عقد قابلیت برای جمیع تصرفات را ندارد و تنها می‌شود آن را فسخ نمود و آن را برهم زد و یا اجازه نمود و بر وفق مقتضای آن عمل کرد؛ و همچنین است اضافات و علاقه‌هایی که بین شخص و اشیایی که قابل ملکیت نیست موجود است مانند اشیاء غیر متمول مثل يك دانه گندم، و مانند حق اختصاص، مثلاً رابطه‌ای که بین شخص و بعضی از اشیاء به عنوان حق اختصاص ایجاد می‌شود مثل حق اختصاص شخص به شراب که قابل سرکه شدن است و بعداً سرکه می‌شود، این رابطه به مرتبه‌ای نیست که موجب جمیع تصرفات گردد بلکه تنها نتیجه آن مالکیت شخص پس از تبدیل شدن آن به سرکه است و در حال شراب بودن، بسیار از تصرفات (مگر بعضی از تصرفات غیر مهم) برای شخص جایز نیست و این محدودیت تصرفات بر اثر قصور در متعلق و طرف اضافه است که همان شراب باشد و از جهت صاحب حق و رابطه او با متعلق نقصی وجود ندارد و این نقصان تنها در متعلق حق موجود است که قابل هرگونه تقلبات و تصرف نیست و از این قبیل موارد در ابواب فقه زیاد است که به عنوان حق تعبیر می‌شود و آنرا مفهوم و معنی و عنوان مستقلى در مقابل ملك به شمار می‌آورند.

بنابراینچه مذکور شد می‌توان گفت: حق همان ملك است نهایت به شدت ملك نیست و همانطور که مالك نسبت به ملك خود مسلط است و آثاری مانند قابلیت انتقال و نقل به غیر و اموردیگر بر آن مترتب است، همچنان صاحب حق نیز نسبت به مورد و متعلق حق مسلط است و بعضی از آن آثار بر آن مترتب است، مثلاً شخصی که اطراف زمینی را برای شروع به آبادانی علامت‌گذاری می‌کند و آنرا به اصطلاح تحجیر می‌نماید، نسبت به زمین مزبور برایش سلطنتی ایجاد می‌شود که به موجب آن می‌تواند بعضی از تصرفات در آن بنماید و دیگران حق چنین تصرفاتی را در آن ندارند.

پس حق عبارت از سلطنت ضعیفی است که برای صاحب حق نسبت به متعلق آن ثابت است و مرتبه شدید آن ملك است و فرق بین حق و ملك همان تفاوت شدت و ضعف سلطنت است که در هر دو موجود می‌باشد و بیشتر کلمات فقها نیز بر همین معنی دلالت دارد چنانکه بیشتر محشیین مکاسب شیخ چنین اظهار داشته و افتراق این

دو (ملك - حق) را از نظر شدت و ضعف سلطنت می‌دانند.

چنان که صاحب منیة الطالب در حاشیه متاخر گوید*:

تردید و خلافی نیست که باید مبیع عین باشد و چیزهای دیگری مانند منافع و حقوق نمی‌تواند مبیع قرار گیرد. تا آنجا که گوید: و اما عوض در بیع ممکن است که عین و همچنان منفعت باشد و اینکه گفته‌اند که بیع برای نقل اعیان است مراد از آن معوض است و این گفتار درباره بیع در مقابل اجاره است که تشریح و غرض از آن نقل منافع است و منافعی که در بیع عوض قرار می‌گیرد فرقی نیست که از منافع اموال و یا اجرت عمل و کار شخصی باشد و هر یک از این منافع می‌شود عوض قرار گیرد. و سپس ادامه می‌دهد و می‌گوید: آنچه در اینجا مورد نظر و جای بحث است این است که آیا عوض در بیع باید عین و منفعت باشد و یا این که علاوه بر آنها حقوق نیز می‌تواند به‌مانند عین و منافع عوض قرار گیرد سپس توضیح مطلب را در اموری بیان می‌نماید و در شرح عبارت شیخ در مطالب (و انما الحقوق الاخر) می‌گوید: کلمه «آخر» لازمه‌اش این است که برای کلمه «حق» معنای عامی وجود داشته باشد که شامل عین و منفعت نیز باشد همچنان که «حق» دارای معنی خاصی است که به‌موجب آن معنی خاص در مقابل عین و منفعت قرار می‌گیرد و بنابراین قید «آخر» برای اخراج عین و منفعت از معنی کلی حق است زیرا حق بر هر عنوان و معنی عامی اطلاق می‌شود که شارع آنرا وضع کرده است و عین و منفعت و حق به‌معنی خاص داخل این عنوان عام است، زیرا حق در لغت به‌معنی ثبوت است و حق همسایه بر همسایه و فرزند بر پدر و برعکس و مانند آن از احکام عبارت است از ثبوت آنها و همچنان ملکیت عین و یا منفعت از حقوق و امور ثابتة مانند حق خیار و شفعه و خلاصه حق بر عین و منفعت اطلاق می‌شود، همین‌طور اطلاق آن بر حکم، لکن حق به‌معنی خاص در مقابل این معانی قرار دارد زیرا حق به‌معنی خاص عبارت است از اضافه ضعیفی که برای صاحب حق موجود است و مرتبه قویه آن ملکیت عین است و مرتبه متوسط آن مالکیت منفعت است و خلاصه، حق، سلطنت ضعیفی بر مال و سلطنت بر منافع از آن اقوی، و از هر دو قوی‌تر سلطنت بر عین یعنی مالکیت عین است. پس جامع بین ملك و حق عبارت است از اضافه‌ای که مالك حقیقی برای صاحب اضافه نسبت به متعلق آن جعل نموده است و از آن به «واجدیت» تعبیر می‌شود و نتیجه آن، بودن زمام امر شیء در دست صاحب اضافه است و در صورتی که این رابطه از لحاظ نفس رابطه و متعلق آن تام و کامل باشد به‌این که برای تمام تصرفات آماده باشد آنرا ملك نامند و اگر تام و شدید نباشد، خواه ضعف آن از لحاظ نفس اضافه باشد مانند حق مرتبه نسبت به عین مرهونه و یا این‌که قصور از ناحیه متعلق باشد مانند حق تعجیر و حق خیار (بنابراین که خیار به‌نفس عقد تعلق داشته باشد) که

* صفحه ۴۱ از کتاب «منیة الطالب» در حاشیه مکاسب تألیف علامه شیخ موسی نجفی خونساری چاپ ۱۳۵۷ نجف

موجب تمام تصرفات و انواع آن نمی‌گردد و مانند حق اختصاصی نسبت به چیز-
هایی که مالکیت ندارد و امثال این موارد که رابطه تام و کامل نیست، حق نامیده
می‌شود.

از آنچه نقل شد استنباط می‌شود که به نظر بیشتر علماء کلمه حق وقتی که
در مقابل ملك قرارگیرد مراد از آن مرتبه ضعیفی از ملك و سلطنت است و فرق
آن با ملکیت از نظر شدت و ضعف در سلطنت می‌باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی